

## بازخوانی زندگانی میرزا عبدالقادر بیدل براساس تذکرهٔ مرآت واردات

دکتر سید مهدی طباطبایی\*

### چکیده

تذکره‌نگاران دامنهٔ زادگاه بیدل را از بخارا تا اکبرآباد، از لاهور تا بنگاله و پتنه، و از اکبرنگر (راج محل) تا قریهٔ خواجه‌رواش کابل گسترانیده‌اند و تبار او را به سه قبیلهٔ برلاس، آراتو آراس منتسب کرده‌اند؛ همچنین در خصوص چگونگی زندگی و ممدوحان او تا پیش از سال ۱۰۹۶ ق، اتفاق نظر ندارند؛ این در حالی است که تذکرهٔ مرآت واردات، مطالبی در خصوص زندگانی بیدل ذکر می‌کند که تطبیق آن با آثار بیدل، تذکره‌ها، شخصیت‌های تاریخی و جغرافیای آن زمان هندی می‌تواند گره برخی از ابهامات زندگی او را باز کند. این مقاله در پی آن است با نگاهی به آثار و نوشته‌های بیدل، تذکره‌ها و کتاب‌های تاریخی، صحت و اعتبار ادعاهای صاحب‌مرآت واردات را روشن سازد. روش تحقیق به صورت اسنادی و با استفاده از امکانات کتابخانه‌ای است که در آن از دستاوردهای علمی پژوهشگران دیگر هم استفاده شده است. پراکندگی آراء تذکره‌ها و بیدل پژوهان در خصوص زندگی بیدل، اهمیت و ضرورت این تحقیق را مشخص می‌کند و نتیجهٔ حاصل از آن، رفع ابهام از زندگی بیدل و ترسیم بخشی از خط سیر زندگانی اوست که تولد در راج محل / اکبرنگر، پیوستن به صحبت میرزا سلیمان، و پس از آن درآمدن در سلک ملازمان اعظم شاه بن عالمگیر از آن جمله است.

**کلیدواژه‌ها:** میرزا عبدالقادر بیدل، تذکرهٔ مرآت واردات، تذکرهٔ شام غریبان.

### مقدمه

بررسی زندگی شاعران و نویسندگان همواره یکی از دغدغه‌های پژوهشگران ادب فارسی بوده است.

\*Email: M\_Tabatabaei@sbu.ac.ir

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهیدبهبشتی

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۰/۱۶

تاریخ دریافت: ۹۴/۲/۹

چهارمقاله نظامی عروضی (تألیف سال ۵۰۵ ق) و تذکره‌الاولیاء عطار نیشابوری (تألیف سال ۶۱۷ ق)، راه را برای رونمایی لب‌الالباب محمد عوفی (تألیف سال ۶۱۸ ق) به عنوان نخستین تذکره ادبی فارسی هموار کرد. پس از آن، دامنه تذکره‌نویسی در ادب فارسی چنان بالا گرفت که احمد گلچین معانی در فاصله قرن ششم تا چهاردهم، از ۵۲۹ تذکره نام می‌برد. (ر.ک: گلچین معانی، ۱۳۶۳) مشکل بزرگ تذکره‌های فارسی، مقدم‌محور نبودن آنهاست که گاه، کم‌دقتی، جانب‌داری یا فروگذاری برخی تذکره‌نگاران نیز بر آن افزوده می‌شود و خط سیر زندگی شخصیت‌ها را مبهم می‌سازد. عبدالقادر بیدل از جمله شخصیت‌هایی است که در زمان زندگانی خویش هم مورد عنایت تذکره‌نگاران بوده و خود نیز در کتاب چهارعنصر، عمده‌ترین مسائل مربوط به زندگانی‌اش را تا ۶۳ سالگی (۱۱۱۶ ق) نوشته است؛ با وجود این، داوری تذکره‌نگاران درباره او تفاوت بسیاری با یکدیگر دارد و به نظر می‌رسد افزون بر پاره‌ای سهوها، برخی تعصبات خاص نیز در این داوری‌ها بی‌تأثیر نیست. تذکره مرآت واردات کتابی دو جلدی است که «جلد اول در احوال سلاطین تیموریه هند از فردوس مکان بابر پادشاه تا فردوس آرامگاه محمدشاه و مجلد دوم در احوال فقرا و شعرا؛ و ختم این کتاب در سال هزار و صد و چهل و دو وقوع آمد.» (شفیق، ۱۹۷۷: ۲۸۱) در این تذکره زوایای دیگری از زندگی بیدل - از زبان خود او - نقل شده است که می‌تواند در شناخت زندگی‌اش بسیار کارگشا باشد.

### مرآت واردات یا تذکره مرآت واردات؟

انتشارات میراث مکتوب در سال ۱۳۸۳ کتابی با نام مرآت واردات منتشر کرده است که با تذکره مرآت واردات تفاوت دارد. اگرچه نام مؤلف هر دو کتاب، محمدشفیع طهرانی «وارد» آمده است اما مرآت واردات، تاریخ سقوط صفویان، پیامدهای آن و فرمانروایی ملک محمود سیستانی را در بر می‌گیرد. از مقدمه این کتاب برمی‌آید که مصحح به دست‌نویس تذکره مرآت واردات هم دسترسی داشته است: «ذکر تذکره عرفا در برگ 356a پایان می‌یابد و پس از آن به ذکر طبقه سیم شعرا و طبقه چهارم فضلاء می‌پردازد که طی آن تذکره هفده نفر ارائه شده است.» (وارد طهرانی، ۱۳۸۳: ۴۰) اما او فقط به تصحیح بخش خاصی از این کتاب پرداخته است.

### بیان مسأله

در میان اختلاف نظر فراوان تذکره‌نگاران در خصوص زندگانی بیدل، روایت شاه محمد شفیع وارد طهرانی، صاحب تذکره مرآت واردات، به گونه‌ای است که اگر بتوان مطالب نقل‌شده از آن را ثابت کرد، گره برخی از ابهامات زندگی او گشوده خواهد شد. این پژوهش در پی آن است تا به شیوه

اسنادی و تحلیل محتوا، بر اساس روایت مرآت واردات، وقایع تاریخی دوران زندگی بیدل را واکاوی کند و به دو پرسش زیر پاسخ دهد:

۱. آیا می‌توان بین روایت مرآت واردات از زندگانی بیدل و خط سیر تاریخی وقایع دوران زندگی او ارتباط منسجمی پیدا کرد؟

۲. نوشته‌ها و سروده‌های بیدل تا چه حدی روایت مرآت واردات را تأیید می‌کنند؟ مهم‌ترین هدف این پژوهش، زدودن غبار از تاریخ زندگانی بیدل براساس روایت تذکره‌نگاری است که ادعا می‌کند عبدالقادر بیدل به مدت یک و نیم سال در خانه آن‌ها اقامت داشته است.

#### پیشینه تحقیق

افزون بر تذکره‌ها که رویکرد آن‌ها به بیدل در مقاله «میرزا عبدالقادر بیدل در تذکره‌های شعری» (قاسمی: ۱۳۸۷) تبیین شده است، در کتاب‌های «احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل» (عبدالغنی: ۱۳۵۱)، «میرزا عبدالقادر بیدل» (عینی: ۱۳۸۴)، «فیض قدس» (خلیلی: ۱۳۸۶)، «در خانه آفتاب» (آرزو: ۱۳۸۷) و «دری به خانه خورشید» (حبیب: ۲۰۱۰) هم به زندگانی بیدل اشاره شده است. در موضوع زندگانی بیدل بر اساس تذکره مرآت واردات، مقاله «بررسی بیانات شاه محمد شفیع «وارد» طهرانی درباره برخی از گوشه‌های ناشناخته و مبهم زندگی میرزا عبدالقادر بیدل» (الظفر: ۱۳۷۲) و مقاله «حیرتستان بیدل» (عالم: ۱۳۹۱) محلّ اعتناست؛ در این میان، نویسنده مقاله نخست نتوانسته است به خوبی ارتباط میان وقایع تاریخی، و نوشته‌های بیدل را با روایت مرآت واردات برجسته کند و در مقاله دوم هم اشاره‌ای گذرا به این موضوع شده و استدلالی درباره آن انجام نگرفته است. افزون بر این، در مطلبی با عنوان «بازخوانی یک تذکره و درنگی بر شیرازی بودن اجداد میرزا عبدالقادر بیدل» (قزوه: ۱۳۸۶) به بخشی از این موضوع اشاره شده است.

#### توصیف زندگانی بیدل در تذکره مرآت واردات

تذکره شام غریبان نوشته لچهمی نرائن شفیق، شرح حال شاعرانی است که از ایران به هند مهاجرت کرده‌اند؛ بنابراین، وجود نام بیدل در آن شگفت به نظر می‌رسد. شفیق، پیش از نگارش شام غریبان، تذکره‌ای به نام گل رعنا نوشته و در آن، شرح حال بیدل را مطابق آنچه در دیگر تذکره‌ها آمده، نگاشته است؛ اما پس از دست‌یافتن به تذکره مرآت واردات، تألیف شاه محمد شفیع متخلص به وارد طهرانی، متوجه تفاوت مطالب آن تذکره درباره بیدل می‌شود و به همین دلیل، نام او را در شمار شاعرانی که به هند مهاجرت کرده‌اند، می‌گنجاند: «محرر اوراق هم در تذکره گل رعنا، احوال میرزا را مستوفی نوشته. در این ایام مرآت واردات تألیف محمد شفیع متخلص به وارد

طهرانی بنظر رسیده و تألیف شاه وارد غیر مشهور است. لهذا به خاطر رسید که میرزا صاحب کمال عمده است. ترجمه او را به احوال زاید که شاه وارد آورده، باید نوشت تا بر صحیفه روزگار باقی ماند.» (شفیق، ۱۹۷۷: ۵۳ - ۵۲) آنچه در تذکره شام غریبان به نقل از تذکره مرآت واردات در خصوص زندگی و شعر بیدل آمده، بدین شرح است: «طایر خوشنویای وجود میرزا از گلستان عدم در اکبرنگر عرف راج محل، از ممالک بنگاله پر پرواز گشود و مدتی در آن سرزمین، معاش به جمعیت به سر برد و در کمال جوانی رو به هندوستان آورد و نخست در صحبت میرزاسلیمان، خالوی حقیقی سلطان محمد معزالدین، خلف شاه عالم بن عالمگیر سالها به سر برد. بعد فوت میرزاسلطان [ظاهراً: میرزا سلیمان] در سلک ملازمان اعظم شاه بن عالمگیر منسلک گشته، بیت الغزل دیوان اعتبار گردید. روزی یکی از مقربان بساط سلطنت، اشعار میرزا به سمع شاه رسانید؛ شاه پرسید: این اشعار کیست؟ عرض کرد که از میرزا بیدل. شاه بر سبیل خوش طبعی فرمود: بیدل را در لشکر ما که تمام جوانان پردازند چه کار؟ میرزا به مجرد استماع این فحوائی خارج آهنگ، از آن مقام قدم به وادی سفر گذاشت. پس از قطع منازل، در بلده متها بر کنار دریای جمن اقامت گزید. لعل محمد نامی، حاکم آن مکان، نایب حسن علی خان بهادر الهوردی خان از قدوم میرزا اطلاع یافته، در دلجویی و خاطر داری کوشید. میرزا نیز دلدادۀ صحبت او شد. اتفاقاً سلطان عالمگیر که در دکن بود، لعل محمد را به حضور خود طلبید. لعل محمد موجب حکم پادشاه، جبراً و قهراً رو به راه سفر دکن آورد و در عرض راه [ه]، سمند عزیمت به صوب اقلیم عدم جلوریز ساخت. میرزا تا مدت یک و نیم سال، در خانه راقم این اوراق، بی تشویش معاش، رحل اقامت افکند تا آنکه قاصد شکرالله خان - که در آن ایام به حکومت بلده نارنول من اعمال میوات می پرداخت - پیش میرزا رسید و مکتوب اشتیاق مع زری رسانید. میرزا از وقوع چنین اتفاق، وداع والد بنده نموده، روی توجه به صوب خان مذکور آورد و تا انقطاع سررشته حیات خان مذکور، نوعی فی مابین مضمون اتحاد و اخلاص بسته شد که خیال مفارقت، معنی بیگانه بود. بعد رحلت خان مذکور، سه فرزند سعادت مندش - که نخستین به خطاب پدر، یعنی شکرالله خان مخاطب گشت و میانی شاکرخان و خردی میرکرم الله خان عاشق تخلص که آخر کار به خطاب نیای خویش، یعنی عاقل خان رسید - در پاس خاطر و حفظ مراتب دلجویی به حدی کوشیدند که میرزا، بحر طویل زندگانی را تا هنگام سکنه مرگ، به دولت و جمعیت خاطر گذرانید. در باب نسب خویش، آنچه میرزا در حضور این احقر العباد، مکرر تقریر کرد، این است که سلسله اجداد میرزا، منتهی به شاه منصور بن مظفر، پادشاه فارس، ممدوح خواجه حافظ شیرازی می گرد. هنگامیکه شاه منصور با امیر تیمور صف آرای نمود،

کشته گردید؛ اولادش و احفادش رو به صوب بخارا آوردند. چندین پشت میرزا در ماوراءالنهر اقامت داشتند. بزرگوار میرزا از آن مفارقت ورزیده، در بنگاله رحل اقامت افکند. بعد انقضای یک پشت، آفتاب وجود میرزا از مطلع صبح سعادت طالع گشت.» (شفیق، ۱۹۷۷: ۵۴ - ۵۳) مواردی که از این نوشته برمی آید، به قرار زیر است:

- ۱- بیدل در اکبرنگر (راج محل)، از ممالک بنگال متولد شد.
  - ۲- در کمال جوانی رو به هندوستان آورد.
  - ۳- نخست در صحبت میرزا سلیمان، خالوی حقیقی سلطان محمد معزالدین، خلف شاه عالم بن عالمگیر بود.
  - ۴- بعد فوت میرزا سلیمان، در سلک ملازمان اعظم شاه بن عالمگیر درآمد و پس از مدتی، به دلیل مطایبه اعظم شاه، از او جدا شد.
  - ۵- پس از قطع منازل، در بلده متهررا بر کنار دریای جمن اقامت گزید و لعل محمد، حاکم متهررا، در دلجویی و خاطررداری او کوشید.
  - ۶- سلطان عالمگیر که در دکن بود، لعل محمد را به حضور خود طلبید و او در مسیر این سفر ناگزیر، درگذشت.
  - ۷- بیدل پس از درگذشت لعل محمد، یک و نیم سال در خانه شاه محمد شفیع وارد طهران اقامت کرد.
  - ۸- پس از رسیدن قاصد شکرالله خان، حاکم نرنول، نزد او رفت و تا زمان مرگ شکرالله خان، در کنف حمایت او قرار گرفت.
  - ۹- پس از مرگ شکرالله خان، سه فرزند او (= شکرالله خان، شاکرخان و میرکرم الله خان) در پاس خاطر بیدل کوشیدند.
  - ۱۰- با استناد به قول بیدل، سلسله اجداد او به شاه منصور بن مظفر، پادشاه فارس، ممدوح خواجه حافظ شیرازی بازمی گردد.
- در ادامه، به بررسی صحت ادعاهای صاحب مرآت واردات، بر اساس آثار و نوشته‌های بیدل، تذکره‌ها و کتاب‌های تاریخی پرداخته می‌شود.

### زادگاه بیدل

بررسی پژوهش‌ها نشان می‌دهد که تذکره‌نویسان معاصر بیدل، درباره زادگاه او توافق نظر ندارند. بندرا بن داس خوشگو - که در سفینه خود به ملاقات‌های خود با بیدل اشاره دارد - او را

«اکبرآبادی الوطن» (خوشگو، ۱۹۵۹: ۱۰۴) و آزاد بلگرامی که به هنگام وفات بیدل هفده ساله بوده است - او را زادهٔ «بلدهٔ عظیم آباد پتنه» (آزاد بلگرامی، ۱۳۹۰: ۲۰۴) و: (همان، ۱۹۱۳: ۱۴۸) می‌داند. وارد طهرانی هم زادگاه او را «اکبرنگر عرف راج محل، از ممالک بنگاله» (شفیق، ۱۹۷۷: ۵۳) برمی‌شمارد که صاحبِ مجمع‌النفائس هم در اهل بنگال بودنِ بیدل با او همداستان است. (آرزو، ۱۳۸۵: ۵۵) افزون بر این موارد، در پاره‌ای اظهار نظرهای سست و غیرعلمی، زادگاه بیدل را لاهور (نصرآبادی، ۱۳۷۸: ۶۵۵)، بخارا (قاسم قادری، ۱۹۹۲: ۱۱۵) و بدخشان افغانستان (بدخشی، ۱۳۳۳: ۹) دانسته‌اند. اسدالله حبیب، بیدل پژوه افغانستانی، قول وارد طهرانی درخصوص زادگاه بیدل را نمی‌پذیرد و با برشمردن دلایل زیر، پتنه را بر اکبرنگر ترجیح می‌دهد:

۱- معاصر بودن صاحبِ مرآت و اردات با بیدل، دلیل معتبر بودن کلام او دربارهٔ زادگاه بیدل نیست؛ چه خوشگو نیز به اشتباه، او را اکبرآبادی الوطن شمرده است.

۲- بیدل در چهارعنصر، در بیان رخدادهای سال‌های نوجوانی خویش، از شهرهایی نام می‌برد که در حوالی پتنه قرار دارند و فاصلهٔ آن‌ها را از پتنه تخمین می‌زند نه از اکبرنگر.

۳- میرزاظریف (دایی بیدل) نیز در اصل ساکن پتنه بود.

۴- بیدل در چهارعنصر، اکثر سفرهای خود را با قید زمان و مکان، هدف آن، جایگاه‌های توقّف، وضع سفر و همراهانش نوشته است، اما هیچ‌گاه بهمهاجرت خود از اکبرنگر اشاره نکرده است.

۵- پذیرفتنی نیست که بیدل سفرش از بنگاله به هندوستان و خدمت میرزا سلیمان و از آنجا به متھرا و اقامت در منزل لعل محمد و همچنین یک و نیم سال اقامت در منزل «راقم این اوراق» و رسیدن زرو دعوت شکرالله خان و سفر به نارنول را - که مؤلف مرآت و اردات به آن‌ها اشاره کرده است - از یاد برده باشد (حبیب، ۲۰۱۰: ۵۷ - ۵۵).

او در پایان اظهار نظر خود می‌آورد: «با این دلایل، تا به دست آمدن دلیلی موجه، اکبرنگر را زادگاه بیدل نمی‌پذیرم.» (همان: ۵۷) پاسخ‌هایی که بر دلایل ایشان می‌توان آورد، بدین قرار است:

۱- درست است که معاصر بودن تذکره‌نگاران با شاعر یا نویسنده می‌تواند یکی از شاخصه‌ها در بررسی زندگی آن‌ها باشد، اما بدیهی است که صرف معاصر بودن، نمی‌تواند دلیل پذیرش سخن یا نوشته‌ای باشد. معاصر بودن صاحبِ مرآت و اردات با بیدل، تنها یکی از دلایلی است که در صورت اثبات درستی سخن می‌تواند به باورپذیر کردن این ادعا کمک کند.

۲- این که بیدل در بیان رخدادهای نوجوانی خود، پتنه را اساس قرار می‌دهد، مسئله‌ای کاملاً درست است چرا که اقامتگاه دوران نوجوانی او، پتنه است؛ اما فرضیهٔ این پژوهش آن است که بیدل پس از

تولد دراکبرنگر و اقامت دوران خردسالی خود در آنجا، به پتنه رفته است.

۳- اقامت میرزاظریف در پتنه هم نمی‌تواند دلیلی بر ولادت بیدل در این شهر باشد چراکه لحن بیدل در توصیف منزل میرزاظریف به‌گونه‌ای است گویی خود اهل پتنه نیست: «در بلده پتنه، وثاق معارف اتفاق میرزاظریفکه آب و گل تعمیرش، جوهر نزول ارباب فضل و کمال بود و پست و بلند در و بامش، زیر و بم نعمات وجد و حال ...» (بیدل، ۱۳۸۹، ۴/۱۱۱)

۳- عدم اشاره بیدل در چهارعنصر، به مهاجرت از اکبرنگر به پتنه نیز می‌تواند دلایل متعددی داشته باشد. نخست این که بیدل در چهارعنصر، به سرعت از شرح وقایع دوران کودکی خویش عبور می‌کند و توضیح فراوانی درباره آن نمی‌دهد. آنچه از کودکی بیدل در این کتاب آمده، تولد او و فوت پدرش، میرزا عبدالخالق است و پس از آن، شرح وقایع «مبادی شهر سادسه از سال سادس» (همان: ۴/۱۱۱) زندگی اوست که در آن تاریخ، مادرش او را به آموزش وامی‌دارد. نکته دیگر آن که بیدل در چهارعنصر، بسیاری از وقایع زندگی خود را شرح نداده و به هر دلیل از واگویی آن‌ها صرف نظر کرده است؛ برای نمونه: او از چگونگی و تاریخ وفات مادر خویش سخنی بر زبان نمی‌آورد.

۴- رسیدن بیدل به خدمت میرزاسلیمان و پس از آن، رفتن به متهر و اقامت در منزل لعل محمد و همچنین یک و نیم سال اقامت در منزل وارد طهرانی و رسیدن زرو دعوت شکرالله‌خان و سفر به نارنول مسائلی نیست که بیدل آن‌ها را از خاطر برده باشد و با اندکی ژرفکاوای در آثار او می‌توان این وقایع را پیگیری کرد که در ادامه پژوهش به آن‌ها پرداخته خواهد شد.

اگر مطابق نوشته وارد طهرانی، اکبرنگر را به‌عنوان زادگاه بیدل بپذیریم، اکبرآبادی‌الوطن او که در آثار خوشگو آمده است، می‌تواند نتیجه سهوالقلم باشد: «بیدل حتماً در اکبرنگر، عرف راج محل، چشم به جهان گشود که به علت سهو کاتب مکتوبات در سفینه خوشگو "اکبرآباد" ضیط شده» است. (الظفر، ۱۴۹: ۱۳۷۲)

اشتباهات دیگر خوشگودر باره زندگانی و شعر بیدل، این داوری را پذیرفتنی‌تر می‌نماید که تنها به یک نمونه اشاره می‌شود:

خوشگو در خصوص تعداد ابیات اشعار بیدل آورده است: «کلیاتی از آن حضرت یادگار است که شمار تمامی ابیات آن، نود و نه هزار بیت است.» (خوشگو، ۱۹۵۹: ۱۲۳) او برای اینکه این مقدار شعر را برای بیدل تثبیت کند، دست به تقسیم‌بندی آثار زده است و پس از برشمردن تعداد ابیات مثنوی‌ها، رباعیات، قصائد، و نثر چهارعنصر، پنجاه و چند هزار بیت باقیمانده را غزلیات بیدل برمی‌شمارد؛ (همان: ۱۲۵) در حالی که در تصحیح جدید از غزلیات - که براساس دست‌نویس‌های

زمان بیدل انجام شده است - با وجود افزوده شدن صد غزل جدید نسبت به تصحیح‌های پیشین، ابیات غزلیات تا ۴۰ هزار بیت هم نمی‌رسد. (ر. ک: بیدل، ۱۳۹۳: ۹۲)

### مهاجرت بیدل از اکبرنگر به پتنه

بیدل در چهارعنصر، پس از توصیف گذر از دوران شیرخوارگی، از مرگ پدر خویش خبر می‌دهد: «با اندک تحریکی از نسیم فرصت، والد مجازی به سیر گلشن حقیقت شتافت.» (بیدل، ۱۳۸۹، ۴/۱۱) از طرف دیگر، او در ابتدای پنج‌سالگی تحت تعلیم مادر قرار می‌گیرد و آموزش را آغاز می‌کند: «در مبادی شهر سادسه از سال سادس، والدۀ مشفقۀ که حقیقت تجلی دوم از ذات قدسی صفاتش متعین بود و اسرار تعین ثانی با درک ماهیت ستودۀ آیاتش متضمن، به استفادۀ خدمت اساتذه، سروش معنوی گرویدو به استفهام ابجد تهجی، عنان توجّه معطوف گردانید.» (همان: ۱۲ - ۱۱) بنابراین حدود ۲ تا ۵ سالگی او زمانی است که خود، آن را چنین توصیف کرده است: «زمانی چند به وضع بی‌سروپایی گذشت و مدتی به طریق بی‌پروایی منقضی گشت.» (همان: ۱۱) سؤال این است «وضع بی‌سر و پایی» و «طریق بی‌پروایی» که بیدل از آن نام می‌برد، در کجا اتفاق افتاده است؟ آیا این دوران، مصادف با دوران حضور میرزاظریف (دایی بیدل) و میرزاقلندر (عموی بیدل) بوده است؟ آیا نمی‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که این توصیف، مربوط به زمان پس از مرگ پدر و آن هم روزهایی است که او و مادرش در اکبرنگر بوده‌اند؟ آنچه مسلم است این‌که به شهادت تذکره‌ها، بیدل دورانی از زندگی خود را در سرزمین بنگال به سر برده است. (آرزو، ۱۳۸۵: ۵۵) و (آزاد بلگرامی، ۱۳۹۰: ۲۰۴)

### بیدل در صحبت میرزاسلیمان

میرزاظریف در سال ۱۰۷۵ (۲۱ سالگی بیدل) درمی‌گذرد (بیدل، ۱۳۸۹، ۲/۱۲۴) و یک‌سال بعد، میرزاقلندر هم به او می‌پیوندد. (همان، ۱۲۲) از همین سال‌هاست که جای پای بابریان در شعر بیدل مشاهده می‌شود؛ آنجا که او با ماده تاریخ «بر سریر قرب یزدان جای وی» (همان، همان، ۱۴۸) به مرگ شاه‌جهان، و با «شمع منیر عالمگیر» (همان، همان، ۱۲۵) به تولد فرزند عالمگیر اشاره می‌کند. وارد طهرانی می‌نویسد: او «نخست در صحبت میرزاسلیمان، خالوی حقیقی سلطان محمد معزالدین، خلف شاه عالم بن عالمگیر سال‌ها به سر برد.» (شفیق، ۱۹۷۷، ۵۳) بنابراین می‌توان حدس زد حلقه پیوند دهنده بیدل به بابریان، همین شخصیت باشد. ماده تاریخ «بشکفت گل حدیقه یمن» (بیدل، ۱۳۸۹، ۲/۱۳۳) از ازدواج بیدل در سال ۱۰۷۹ حکایت دارد؛ ازدواجی که باعث روی آوردن او به سپاهی‌گری می‌شود: «در آن حالت، کسبی که اهل معاش به التزام آن ناگزیرند، مناسب حال تحیر



مآل خود نمی دید، ناچار منتبّع سنت آبا گردید و به طریقه سپاه گروید.» (همان: ۴/۱۵۰) به نظر می رسد بیدل پیش از سال ۱۰۷۹ به صحبت میرزا سلیمان پیوسته است و تا سال وفات او، در حمایتش بوده است. ماده تاریخ های بیدل هم این موضوع را تأیید می کنند، او به سال ۱۰۸۱ در چند قطعه به تولّد شهزاده ای اشاره دارد که از او با عنوان «گلِ گلبنِ گلشنِ شاه اکبر» (همان: ۲/۱۲۹)، «ظلّ عزیز مجید» (همان: ۱۲۵) و «همایون گل از گلشن شاه بابر» (همان: ۱۲۹) نام می برد. در سال ۱۰۸۲ نیز قطعه ای در ولادت شهزاده (همان: ۱۳۱) و قطعه ای در فتح پیلوت (همان: ۱۳۲) دیده می شود. البته ارتباط بیدل با دربار بایریان به صورت دائمی نیست، چه او به سال ۱۰۸۳ در «سواد بلده اکبرآباد» (همان: ۴/۱۶۰) است و در سال ۱۰۸۵، از عزیمت خود از دهلی به لاهور خبر می دهد. (همان: ۲/۱۳۲). از آثار بیدل برمی آید که او نسبت به میرزاسلیمان، محبت خاصی دارد که وجود نامه ای به او (همان: ۴/۳۶۵) و قطعه زیر که در آن با ماده تاریخ ۱۰۸۸، میرزاسلیمان را «سلیمان عصر ما» نامیده، از آن جمله است:

عطای حق به سلیمان عصر ما بخشید  
ولادتش ز دو تاریخ جلوه گر دیدم  
نتیجه چمن آب و رنگ دین و دول  
«بلند بخت» و «نوید عطای فیض ازل»  
(همان: ۱۲۸ - ۲/۱۲۷)

یافتن شخصیتی در تاریخ هندوستان به نام میرزاسلیمان که معاصر بیدل باشد، می تواند روایت مرآت واردات از زندگی او را تأیید کند. احسن الظفر، پژوهشگر هندوستانی که درباره این شخصیت بررسی کرده، با استناد به مفتاح التواریخ ولیم بیل آورده است: «میرزاسلیمان یکی از وزرای عهد عالمگیر بود و خطاب فضائل خان به او اعطا گردید. در سال ۱۱۰۱/۱۶۸۹ به جهان باقی شتافت و محمد افضل سرخوش به مناسبت درگذشت وی گفت:

شد شیخ سلیمان بسوی دار فنا  
وارست ز فتنه هستی بی سر و پا»

(الظفر، ۱۳۷۲: ۱۵۱)

او با تکیه بر سال ۱۱۰۱ به عنوان سال فوت میرزاسلیمان، روایت مرآت واردات را درباره پیوستن بیدل به دربار اعظم شاه پس از درگذشت میرزاسلیمان، محل تردید می داند چراکه بیدل به گفته خود، لااقل از سال ۱۰۹۶ تا ۱۱۰۸ تحت حمایت و سرپرستی نواب شکرالله خان بوده است. (همان، ۱۵۲). اشتباه احسن الظفر این است که به منبعی غیر از آثار بیدل برای شناخت شخصیت میرزاسلیمان استناد کرده است، در حالی که خود بیدل در ماده تاریخی، وفات میرزا سلیمان رسال ۱۰۹۰ ق بیان می کند:

مرزای سلیمان لقب دریا دل  
 از خامه حیرت‌رقم بیدل ریخت  
 چون کرد به ملک جاودانی منزل  
 تاریخ وفات او «به جنت داخل»  
 (بیدل، ۱۳۸۹: ۲/۱۶۳)

با این توصیف، میرزا سلیمان سال ۱۰۹۰ ق در گذشته است و بیدل از آن سال تا ۱۰۹۶ ق - که در حمایت نواب شکرالله‌خان قرا می‌گیرد - باید در پناه بزرگی دیگر قرار گرفته باشد.

### بیدل در سلک ملازمان اعظم‌شاه بن عالمگیر

مطابق آنچه وارد طهرانی نوشته است می‌توان حدس زد بیدل پس از مرگ میرزا سلیمان به سال ۱۰۹۰، در سلک ملازمان اعظم‌شاه درمی‌آید. محمد اعظم، چهارمین فرزند اورنگ‌زیب از همسر ایرانی‌اش، دلوس بانو است که در سال‌های جوانی با برادرانش محمد معظم و اکبر در جنگ‌های اورنگ‌زیب در دکن حاضر بود و به ولایت چیتور رسید. (دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷: ۱/۳۹۰) ملازمت بیدل در دربار اعظم‌شاه در تذکره‌هائیز آمده است: «در اوایل شباب، چند روز بنا بر مصلحتی نوکری شاهزاده عالی‌جاه، سلطان محمد اعظم‌شاه اختیار کرده و به منصب عمده سرفرازی یافته بود.» (لودی، ۱۳۲۴: ۲۹۵) و: «در مبدأ حال نوکر شاهزاده محمد اعظم بن خلدِمکان بود و به منصبی امتیاز داشت.» (آزاد بلگرامی، ۱۹۱۳: ۱۴۸). تذکره‌ها دلیل کناره‌گرفتن بیدل از دربار راروی‌گردانی او از مدح اعظم‌شاه شمرده‌اند: «روزی در مجلس شاهزاده، ذکر شعرای عصر در میان آمد. یکی از مقرّبان به عرض رسانید که بالفعل در شاه‌جهان‌آباد، بلکه در اکثری از سواد هندوستان بهتر از میرزا عبدالقادر بیدل که در سرکار به ملازمت منسلک است، نخواهد بود. شاهزاده فرمود: بگویند که قصیده‌ای در مدح ما انشا کند تا زور طبعش معلوم نموده، به اضافه منصب و تقرّب سرفراز فرماییم. این خبر به میرزا رسید. فی الحال به‌خانه بخشی سرکار رفته، استعفای منصب کرد. هر چند دوستان، مصلحت وقت در آن دیدند که یک قصیده در مدح شاهزاده توان گفت، قبول نکرد و ترک منصب نمود. از اینجاست که دیوانش قریب بیست‌هزار بیت خواهد بود و یک بیت مدح در آن داخل نیست.» (لودی، ۱۳۲۴: ۲۹۵) و «در بدو حال، نوکر محمد اعظم‌شاه خلف خلدِمکان بود و منصبی داشت. شاهزاده بر فن شاعری او اطلاع یافته، به ایجاد قصیده‌ای متضمّن مدیح خود مأمور فرمود تا در جنب استعداد سخنوری، بر منصب و تقرّب او بیفزاید. میرزا از این تکلیف سر باز زد و بر در استغنا زده، ترک نوکری نمود.» (بهارى دولت‌آبادی، ۱۳۹۰: ۳۶). وجود مدیحه‌هایی در آثار بیدل، واقعی بودن این قبیل حکایت‌ها را کمرنگ می‌کند؛ به‌ویژه قصیده‌ای که بیدل در آن به نام اعظم‌شاه اشاره کرده است:

حبّذا خورشید قدرت منظرِ اوجِ یقین  
صاحبِ علم و خداوند جهان، مختارِ دهر  
وارثِ صاحب‌قران، سلطانِ محمد اعظم آن  
می‌کند «بیدل» دعای دولتِ پاینده اش

حکم‌فرمای سلاطین، متکای عالمین  
والی دولت، پناه ملت و اقبال دین  
کز گلِ مدحش زبان دارد چمن در آستین ...  
موج آمین می‌تراود از لب روح‌الامین  
(بیدل، ۱۳۸۹: ۲/۱۰۱)

خوشگو، دلیل دوری بیدل از دربار را «رسیدن جذبه» می‌داند، اما از چگونگی و چپستی آن سخنی به میان نمی‌آورد: «بعد از آن، چون جذبه در رسید، تمارض نموده، از خدمت شاهی مستغنی گردید و به هندوستان رسید.» (خوشگو، ۱۹۵۹: ۱۰۸). صاحب مرآت واردات دلیل دوری‌گزیدن بیدل از دربار اعظم‌شاه را این‌گونه توصیف کرده است: «روزی یکی از مقرّبان بساط سلطنت، اشعار میرزا به سمع شاه رسانید؛ شاه پرسید: این اشعار کیست؟ عرض کرد که از میرزا بیدل. شاه بر سیبیل خوش طبعی فرمود: بیدل را در لشکر ما که تمام جوانان پردازند چه کار؟ میرزا به مجرد استماع این فحوای خارج آهنگ، از آن مقام قدم به وادی سفر گذاشت.» (شفیق، ۱۹۷۷، ۵۳). جالب این‌که خوشگو، پیرامون این دوران از زندگی بیدل نیز به بیراهه رفته است و با در هم آمیختن دوران ملازمت بیدل با میرزا سلیمان و اعظم‌شاه، بیست‌سال از زندگی او را در خدمت اعظم‌شاه می‌داند: «چون بهار جوانی در بوستان‌سرای وجودش دمیدن آغاز کرد، به حکم رفعت استعداد و تحصیل اسباب معاش، ملازمت پادشاه‌زاده عالی‌جاه، محمد اعظم شاه دریافت ... و به منصب پانصدی و خدمت داروغگی کوفتگر‌خانه امتیاز یافت. بست [ظاهراً: بیست] سال در این شغل مشغول بود.» (خوشگو، ۱۹۵۹: ۱۰۸)

**اقامت بیدل در بلده متهر بر کنار دریای جمن**

اشاره دیگر وارد طهران، اقامت بیدل در متهر است که حاکم آن، فردی به نام لعل محمد است: «پس از قطع منازل، در بلده متهر بر کنار دریای جمن اقامت گزید. لعل محمد نامی، حاکم آن مکان، نائب حسن‌علی خان بهادر اله‌وردیخان از قدوم میرزا اطلاع یافته، در دلجویی و خاطر‌داری کوشید؛ میرزا نیز دل‌داده صحبت او شد.» (شفیق، ۱۹۷۷، ۵۳). بیدل در چهارعنصر به اقامت خود در سواد اکبرپور، از مضافات متهر اشاره می‌کند: «همچنان وقتی در سواد اکبرپور که به مضافات متهر منسوب است، عنان بی‌سر و پای گسسته بودم و گرد بی‌اختیاری انگیخته، به گشاد بال سحر پرواز اهتزاز داشتیم و به وارستگی‌های گردباد، قدم بر دماغهوا می‌گذاشتم.» (بیدل، ۱۳۸۹: ۴/۲۴۹) و: «پس از وقوع عبرت آن واقعه، مدت سه ماه که در متهر بودم، یک ساعت از تلاسه تب محرق نیاسودم...»

(همان: ۴/۲۵۰). از طرف دیگر، حضور شخصیتی به نام میان لعل محمد و التفاتش به بیدل از رقعاتش هویداست. در رقعۀ ۱۲۳ بیدل با عنوان «خطاب به لعل محمد» آمده است: «... خوشا حال دریادلانی که موج آثار کرم از نقش جبین‌شان پیداست و جوهر کیفیتِ ایشار، از چین آستینِ ایشان جلوه فرما. لله الحمد، از قانون عواطف آن انجمن کرامت، زمزمه‌ای متصاعد است که اگر مخالفی به کج‌نغمگی سرایید، چون پیکرچنگ، ناراستی از طینتش سر برمی‌آرد و اگر از خودسری، به خارج‌آهنگی میل نماید، چون بلبلان، زحمتِ نفخش می‌افشارد...» (همان: ۴/۳۶۱) بیدل در این نامه از شاعری به نام «محمد عاشق همت» یاد می‌کند که قصیده‌ای به اقتضای طالب آملی گفته است و از لعل محمد می‌خواهد به او صله‌ای ببخشد: «... به هدایت اشتهار مکارم اخلاق، اندیشه‌ای دلیل همتش گردید. یعنی از کسوت خودداری برآمده، به جنگ قصیده طالب آملی شتافت و به عون مدحت آن ممدوح ارباب کمال، مژده ظفری دریافت. متوقع تحسین فطرت معنی تلقین است و محتاج آفرین طبع بهار آفرین. باری بیدل مشتاق نیز به این تقریب، یادی از حال فراموشی مآل داد. نزدیکی اشفاق از دورگردان انجمن دیدار غافل مباد» (همان). با این توضیحات، اقامت بیدل در متهرا و ارتباط او با لعل محمد، حاکم آن دیار، روشن می‌شود.

#### چگونگی درگذشت لعل محمد

نکته دیگری که در *مرآت واردات* آمده، چگونگی کشته شدن لعل محمد است: «اتفاقاً سلطان عالمگیر که در دکن بود، لعل محمد را به حضور خود طلبید. لعل محمد موجب حکم پادشاه، جبراً و قهراً رو به راه سفر دکن آورد و در عرض راه [ه]، سمندِ عزیمت به صوب اقلیم عدم جلوریز ساخت.» (شفیق، ۱۹۷۷: ۵۳) در رقعات بیدل، نامه‌ای است که درستی این کلام وارد طهران را ثابت می‌کند. عنوان نامه بدین قرار است: «به شکرالله خان در عرض احوال میان لعل محمد که از غیرت حکومتِ دونان خود را کشت.» (بیدل، ۱۳۸۹: ۴/۳۸۱) بیدل در متن نامه هم به درگذشت لعل محمد اشاره کرده است: «معنی پناها! به عرض رسیده باشد که چراغ محفل اخلاق، میان لعل محمد، به حکم دامن‌فشانی‌های فرصت انفاس، کسوت فانوس خفا پوشیده، بهار دیده‌فریب آن چمنستان اشفاق، با شکست رنگ اعتبار جوشید.» (همان: ۳۸۲) بیدل در این نامه، تلویحاً به خودکشی لعل محمد اشاره می‌کند: «در همه حال، زندگی موهوم به قبولت‌حکم دونان نمی‌ارزد.» (همان).

#### اقامت بیدل در منزل وارد طهرانی

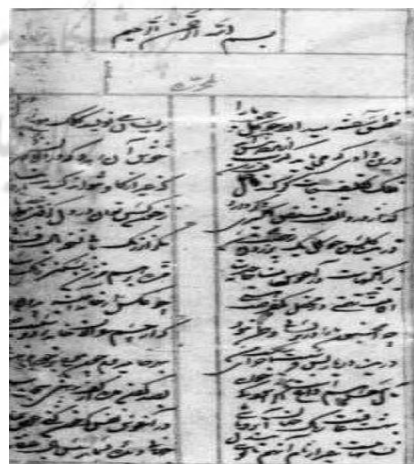
«میرزا تا مدت یک و نیم سال، در خانه راقم این اوراق، بی تشویش معاش، رحل اقامت افکند.» (شفیق، ۱۹۷۷: ۵۳) این تنها بخش از کلام وارد طهرانی است که هیچ مستند تاریخی برای

آن یافت نمی‌شود. صاحب شام غریبان، سال تولد وارد طهرانی را ۱۰۷۰ آورده است. (همان: ۲۸۱) اگر قول صاحبان تذکره مبنی بر اقامت بیدل از ۱۰۹۶ در دهلی را بپذیریم، وارد طهرانی در زمان اقامت بیدل در منزل آن‌ها، جوانی ۲۳ تا ۲۴ ساله بوده است که ادامه کلام وارد طهرانی هم تلویحاً آن را تأیید می‌کند: «تا آن‌که قاصد شکرالله خان - که در آن ایام به حکومت بلده نارانول من اعمال میوات می‌پرداخت - پیش میرزا رسید و مکتوب اشتیاق مع زری رسانید. میرزا از وقوع چنین اتفاق، وداع والد بنده نموده، روی توجه به صوب خان مذکور آورد.» (همان: ۵۳) جمله «وداع والد بنده نمود» می‌تواند به این مفهوم باشد که وارد طهرانی در سن و سالی نیست که خود بتواند میزبان بیدل باشد. نکته دیگر آن‌که منابع تاریخی حاکی از آن است که پدر وارد طهرانی، محمد شریف، پس از مهاجرت از ایران به هند، «چندی به ملازمت عظیم‌الشان بن شاه‌عالم به سر برد و به منصبی امتیاز یافت» (همان: ۲۸۱)، بنابراین استطاعت مالی او طوری بوده است که بتواند بیدل درمانده را در منزل خویش جای دهد. چهارعنصر هم اقامت بیدل را بین سال ۱۰۹۴ تا ۱۰۹۶ در بلده متهرا تأیید می‌کند؛ آنجا که او از «بدامنی در کشور هند» و لشکرکشی عالمگیر برای تسخیر دکن سخن می‌گوید: «همچنان‌آیامی که پادشاه عالمگیر به خیال تسخیر دکن پرداخته بود و برق بی‌کسی بر سواد ممالک هند تاخته، رعایای نواح دهلی و اکبرآباد از سستی‌های عمل حکام، سلسله انقیاد گسیخته بودند و به دعوی تسلط و حکومت، توفان اتفاق انگیزته، اکثری پرگنات حوالی متهرا به ضبط تعدی داشتند و به تاخت و تاراج شوارع، علم خودسری و بی‌باکی می‌افراشتند.» (بیدل، ۱۳۸۹: ۴/۲۸۶). اما «بی‌تشویش معاش» بودن بیدل - که وارد طهرانی به آن اشاره می‌کند - از کلام بیدل بر نمی‌آید: «مدت‌ها اغنیای معموره متهرا به اعتماد استعداد تیر و تفنگ، سر راه محلات بسته بودند و فقرا به توکل ساز بی‌درمی چون رخت‌خانه آینه، بیرون در نشسته. از آن جمله فقیر بیدل را تشویش طبایع بی‌دست و پایی چند که به حکم اتفاق، بار تعلق‌شان بر دوش خیال افتاده بود، هر ساعت غبار دیگر از بنیاد حال برمی‌انگیخت و کشاکش‌های تردد احوال‌شان، هر نفس رشته‌واری از ساز جمعیت می‌گسیخت.» (همان: ۴/۲۸۸) او پس از دو سال تصمیم می‌گیرد به دهلی سفر کند و سال ۱۰۹۶ به دهلی می‌رود: «پس از دو سال تحمل عذاب که هر روزش به هزار قیامت، محاسبه تعب داشت و هر شبش چندین تاریکی شام لحد در نظر می‌انباشت، درسنه یک‌هزار و نود و شش، جنون یأس، دود این اندیشه از کانون خیال انگیزت و غیرت ناکامی، شراب این سودا در ساغر دماغ ریخت که با هر بی‌تدبیری مزاج عافیت‌احتیاج، راو سواد دهلی سرکردن است و طبیعت از زندگی سیر آمده را از مخمصة آفات این مقام به در بردن.» (همان). از نوشته‌های بیدل می‌توان

این گونه برداشت کرد که او در مقایسه با رفاهی که پس از سکونت در دهلی به آن دست یافت، مدت اقامت خود در متھرا را بسیار سخت و دشوار توصیف می‌کند. البته بر این نکته باید سختی‌های دوران جنگ و لشکرکشی عالمگیر به دکن را نیز اضافه کرد.

#### رسیدن قاصد شکرالله‌خان و اقامت بیدل در نارنول

جای پای اقامت بیدل در نارنول، در زمان حکمرانی شکرالله‌خان در رقعات او مشاهده می‌شود؛ او در نامه‌ای با عنوان «به شکرالله‌خان، در عرض صحت خود و اظهار نظم گل زرد» خیر سلامتی خود را به شکرالله‌خان می‌دهد: «حاصل عرض ناتوانی‌ها آنکه بعد از رسیدن نارنول، بی‌تأمل به استقبال فصد شتافت و به توجه سامی ایشان، تخفیفی در تصدیع طبیعت محسوس یافت.» (بیدل، ۱۳۸۹: ۴/۳۶۷) و پس از آن، از نظم مثنوی ۱۵۰ بیتی گل زرد سخن می‌گوید و خواهان آستان‌بوسی می‌شود تا آن را تقدیم دارد: «چند روز است در بهارستان اندیشه، گل زرد، رنگ آرام می‌بازد و به آرایش بساط، شکست رنگی می‌پردازد. هنوز از چمن افکار منتخب آب و رنگی که فراهم آورده‌است، قریب یک‌صد و پنجاه گل، زینت دامان تحریر گردیده. اقبال رنگینی‌های این گلدسته، منتظر نگاه معنی‌بین است و معراج خرمی‌های این گلبن، موقوف مطالعه بهار آفرین. تا چهارم پنجم ماه، مترصد جذب خورشید هدایت است و مستعد باریابی آستان عنایت.» (همان). دست‌نویس شماره 294: h.g.47/107 کتابخانه مولانا آزاد علیگر هندوستان هم حاکی از اقامت بیدل در نارنول است. این دست‌نویس منتخبی از اشعار بیدل است که به خط خود او نوشته شده است. افزون بر دلایل نسخه‌شناسی و تطبیق این دستخط با سایر نوشته‌های بر جای مانده از بیدل، عبارت «لمحرره» در بالای غزل اول نیز به نگاشتن این دستنویس توسط بیدل دلالت دارد:



صفحه آخر این دست‌نویس نشان می‌دهد که کتابت آن در روز چهارشنبه چهارم شوال ۱۰۹۸ در روستای نارنول به پایان رسیده است:



#### حمایت شکرالله‌خان و سه فرزند او از بیدل

حمایت شکرالله‌خان و سه فرزند او از بیدل، به‌قدری بدیهی و روشن است که در کمتر تذکره یا کتابی به آن اشاره نشده است: «امرا و ارکان سلطنت همه آرزوی ملاقات داشتند و اعزاز و اکرام فوق‌الحد به‌جا می‌آوردند. سیما نواب شکرالله‌خان که خود با جمیع اهل بیت، محو اعتقاد میرزا بود و میرزا نیز مخلص خاص این خاندان است.» (آزاد بلگرامی، ۱۹۱۳: ۱۴۹-۱۴۸). بیدل پس از اقامت در دهلی، در نامه‌ای با عنوان «به شکرالله‌خان هنگامی که فقیر از متھرا به دهلی رسید، نواب عاقل‌خان را دید» از او تقاضا می‌کند منزلی برایش فراهم آورد: «اگر در این سواد، موضعی کنار دریا یا لب نهر، به سهولت در اتفاق گشاید تا تکیه‌ای اختیار نماید، مابقی مدت مهلتی که از نظر یقین مخفی است، بی‌تشویش تغییر مکان به سر برد.» (بیدل، ۱۳۸۹: ۴/۳۸۱) ظاهراً این درخواست مورد قبول واقع شده است: «نواب شاکرخان و نواب شکرالله‌خان، بیرون دهلی، دروازه شهر پناه در محله کھیکریان، برکنار گذرگهات لطف‌علی، حویلی مبلغ پنج‌هزار روپیه خرید کرده، نذر نمودند و دو روپیه یومیه مقرر کردند که تا روز مرگ ایشان می‌رسید. بقیه عمر در آن مکان، به فراغ، سی و شش سال اوقات عزیز به سر برد.» (خوشگو: ۱۹۵۹: ۱۰۹)

#### نسبت اجداد بیدل

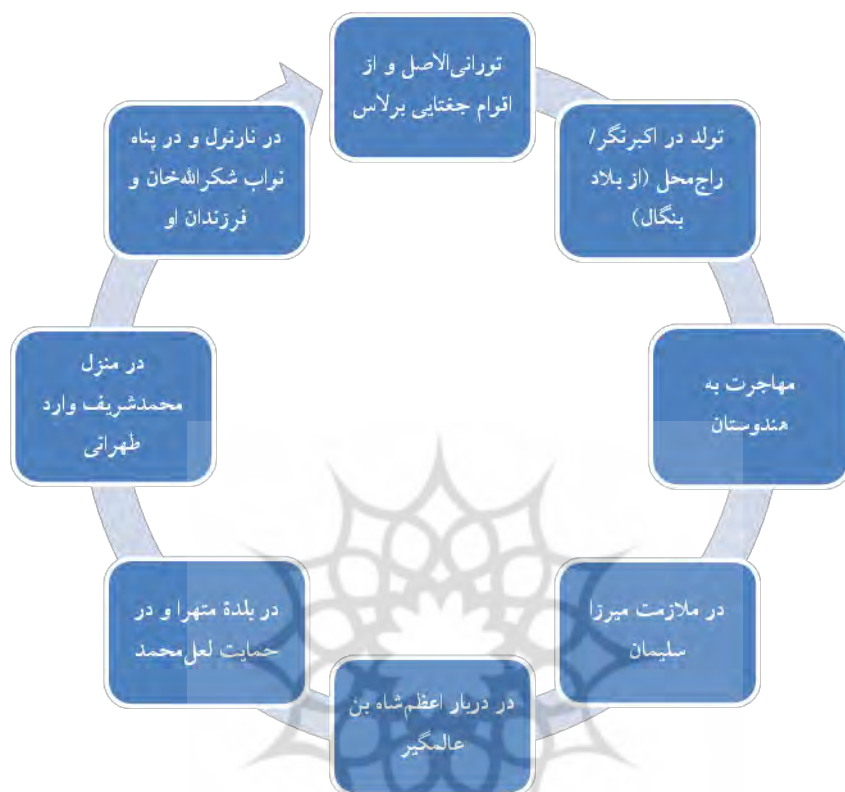
درخصوص نسبت اجداد بیدل، وارد طهرانی آورده است: «در باب نسب خویش، آنچه میرزا در

حضور این احقرالعباد، مکرر تقریر کرد، این است که سلسله اجداد میرزا، منتهی به شاه منصور بن مظفر، پادشاه فارس، ممدوح خواجه حافظ شیرازی می‌گردد. هنگامیکه شاه منصور با امیر تیمور صف‌آرایی نموده، کشته گردید؛ اولادش و احفادش رو به صوب بخارا آوردند. چندین پست میرزا در ماوراءالنهر اقامت داشتند. بزرگوار میرزا از آن مفارقت ورزیده، در مملکت بنگاله رحل اقامت افکند. بعد انقضای یک پست، آفتاب وجود میرزا از مطلع صبح سعادت طالع گشت. «(شفیق، ۱۹۷۷: ۵۴ - ۵۳). باید توجه کرد متون تاریخی فارسی هم از فرستاده شدن اولاد و احفاد شاه منصور به فرارود خبر می‌دهند: «پس از قتل شاه منصور، سایر افراد خاندان مظفری یعنی سلطان احمد و سلطان مهدی پسر شاه شجاع و داماد سلطان احمد و سلطان ابواسحاق و شاه نصره‌الدین یحیی و پسران او یعنی سلطان جهانگیر و سلطان محمد همگی بخدمت امیر تیمور گرکانی شتافتند و امیر جمیع ایشان را مقید نمود. ابتدا سلطان شبلی که به فرمان پدر خود، شاه شجاع کور شده و سلطان زین‌العابدین را که از دست شاه منصور دیده جهان بینش نابینا گردیده بود، به سمرقند فرستاد...» (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: ۴۴۱) «و برای هر یک، سیورغال تعیین نمود و بقیه عمر را به رفاهیت گذرانیدند.» (عبدالرزاق سمرقندی: ۶۷۰: ۱۳۸۳/۲). قول برخی از تذکرها هم درست بودن این مطلب مرآت واردات را تأیید می‌کنند آنجا که بیدل را تورانی الاصل (خوشگور: ۱۹۵۹: ۱۰۴) و: (آرزو، ۱۳۸۵: ۵۵) و: (قاسم قادری، ۱۹۹۲: ۱۱۵) و از قوم جغتای برلاس می‌شمارند که در هند نشو و نما یافته است. (لودی ۱۳۲۴: ۲۹۵)

#### نتیجه

جایگاه عبدالقادر بیدل در ادب فارسی به اندازه‌ای است که اکثر تذکرها ادبی به زندگی و شعر او پرداخته‌اند. تذکرها هم معاصر بیدل چنان در جزئیات زندگی او غرق شده‌اند که از نگرشی کلان غافل مانده‌اند. مشکل دیگر این تذکرها، بیان روایت‌هایی خاص از بیدل برای اثبات ارتباط خویش با اوست؛ روایت‌هایی که بعدها در تذکرها هم، بیان روایت‌هایی خاص از بیدل را در حاله‌ای از ابهام می‌پوشاند. بررسی تذکرها هم فارسی نشان می‌دهد تطبیق وقایع زندگی بیدل با تاریخ کاری دشوار است تا جایی که زندگی نامه خودنوشت بیدل (چهارعنصر) هم نمی‌تواند گره کور این وقایع را باز کند. در این میان، روایت تذکره مرآت واردات از بیدل متفاوت‌تر از سایر روایت‌هاست که در این پژوهش به تطبیق مطالب ذکر شده در آن با زندگی بیدل پرداخته شد. مهمترین موارد مطرح شده تذکره مرآت واردات درباره بیدل در قالب نمودار زیر قابل ارائه است:





- ۱- تورانی الاصل و از اقوام جغتایی برلاس بودن بیدل، در تذکره‌های هم‌عصر او نیز آمده است.
- ۲- خوشگو تولد بیدل را در اکبرآباد ذکر می‌کند که با توجه به اشتباهات دیگر او درخصوص بیدل، این اظهار نظر می‌تواند حاصل سهوالقلم کاتب باشد که اکبرنگر را اکبرآباد کتابت کرده است. به نظر می‌رسد بیدل پس از فوت پدر به پتنه مهاجرت کرده باشد.
- بیدل در آثار خود بارها از میرزاسلیمان و عنایت او به خویش سخن می‌گوید و تاریخ وفات او را در ماده تاریخی ۱۰۹۰ آورده است.
- ۳- او پس از درگذشت میرزاسلیمان، به دربار اعظم شاه راه می‌یابد و برخلاف نوشته تذکره‌نگاران، نه به دلیل مدح نگفتن شاه، که به دلیل مطایبه‌ای که شاه با او داشته است، دربار را ترک می‌کند.
- ۴- آثار بیدل حاکی از آن است که بیدل پس از ترک دربار اعظم شاه، برای مدتی در بلده متهراست که حاکم آن، لعل محمد است.
- ۵- وارد طهرانی ادعا می‌کند که بیدل، پس از خودکشی لعل محمد، به مدت یک و نیم سال در منزل

آن‌ها بوده است. در متهرا بودن بیدل در آن زمان از نوشته‌های خود او هم مشخص است، اما نشانی از «بی‌تشویش معاش» بودن بیدل در آن زمان نیست؛ چه هندوستان آن زمان، به دلیل لشکرکشی عالمگیر به دکن، دوران پرتشویشی را سپری می‌کرده است. از بررسی این مسائل، می‌توان این‌گونه برداشت کرد که بیدل در مقام مقایسه رفاه و آسایش خود در دهلی، از مدت اقامت خود در متهرا با تلخکامی یاد می‌کند.

۶- اقامت بیدل در نارنول و حمایت نواب شکرالله‌خان و فرزندانش از او، از جمله مواردی است که تذکره‌نگاران روی آن اتفاق نظر دارند و در آثار بیدل هم می‌توان نشانه‌های آن را پیدا کرد. به‌طور کلی، در میان این‌همه آشفتگی و پراکندگی آرا و اقوال در باب زندگی بیدل، به نظر می‌رسد روایتِ مرآت واردات از این موضوع، انسجام و پیوستگی بیشتری با خط سیر زندگی بیدل، آثار و نوشته‌های او، تاریخ هندوستان، و در نهایت، روایتِ دیگر تذکره‌ها داشته باشد.



## منابع

۱. آزاد بلگرامی، غلامعلی، سرو آزاد، تصحیح عبدالله خان، لاهور: مطبع رفاه عام، ۱۹۱۳.
۲. \_\_\_\_\_، خزانه عامره، تصحیح ناصر نیکوبخت و شکیل اسلم بیگ، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰.
۳. آرزو، سراج‌الدین علی بن حسام‌الدین، مجمع‌النفائس، تصحیح هاشم محدث، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵.
۴. آرزو، عبدالغفور، در خانه آفتاب، تهران: سوره مهر، ۱۳۸۷.
۵. اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴.
۶. بدخشی، محمدطاهر، «بیدل از افغانستان است»، مجله آریانا، سال ۱۲، شماره ۱۱، زمستان ۱۳۳۳ ق، صص ۹ تا ۱۷.
۷. بهاری دولت‌آبادی، عبدالوهاب افتخار، تذکره بی‌نظیر، تصحیح امید سروری، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰.
۸. بیدل، میرزا عبدالقادر، غزلیات، تصحیح و تحقیق سیدمهدی طباطبایی و علیرضا قزوه، تهران: شهرستان ادب، ۱۳۹۳.
۹. \_\_\_\_\_، نسخه خطی کتابخانه «مولانا آزاد» (دانشگاه اسلامی علیگر)، شماره h.g.47/107:294، کتابخانه مولانا آزاد علیگر هندوستان، ۱۰۹۸ ق.
۱۰. \_\_\_\_\_، کلیات (۴ جلد)، تصحیح خال محمد خسته و خلیل الله خلیلی، به کوشش بهمن خلیفه بناروانی، تهران: طلایه، ۱۳۸۹.
۱۱. حبیب، اسدالله، دری به خانه خورشید (سبک هندی، بیدل و بیدل‌شناسی)، بلغاریه: مرکز نشر اینفورماپرنت، ۲۰۱۰.
۱۲. خلیلی، خلیل‌الله، فیض قدس (احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل)، تهران: عرفان، ۱۳۸۶.
۱۳. خوشگو، بندرا بن داس، سفینه خوشگو، به کوشش شاه‌محمد عطاء‌الرحمن کاکوی، پتنه: سلسله انتشارات اداره تحقیقات عربی و فارسی در پتنه (بهار)، ۱۹۵۹.
۱۴. شفیق، لچهمی نرائن، تذکره شام غریبان، به کوشش محمد اکبرالدین صدیقی، کراچی: انجمن ترقی اردو، ۱۹۷۷.

۱۵. الظفر، سید احسن، «بررسی بیانات شاه محمد شفیع «وارد» طهرانی درباره برخی از گوشه‌های ناشناخته و مبهم زندگی میرزا عبدالقادر بیدل»، مجله قند پارسی، شماره ششم، زمستان ۱۳۷۲، صص ۱۴۷ تا ۱۵۸.
۱۶. عالم، محمود، «حیرتستان بیدل»، روزنامه اطلاعات، شماره ۲۵۵۳۷، ۲۵۵۳۸ و ۲۵۵۳۹، ۶ و ۷ و ۸ اسفند ۱۳۹۱، به نقل از: <http://www.hendiran.com/showarticle.aspx?id=61>
۱۷. عبدالرزاق سمرقندی، کمال‌الدین، مطلع سعدین و مجمع بحرین، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.
۱۸. عبدالغنی، ؟، احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل، ترجمه میرمحمد آصف انصاری، کابل: پوهنچی ادبیات و علوم بشری، ۱۳۵۱.
۱۹. عینی، صدرالدین، میرزا عبدالقادر بیدل، ترجمه شهباز ایرج، تهران: سوره مهر، ۱۳۸۴.
۲۰. قاسم قادری، ابوالقاسم میرقدرت‌الله، مجموعه نغز، به کوشش محمود شیرانی، دهلی: نیشنل آکادمی، ۱۹۹۲.
۲۱. قاسمی، شریف‌حسین، «میرزا عبدالقادر بیدل در تذکرة‌های شعری»، مجله قند پارسی، شماره ۴۰-۳۹، زمستان ۱۳۸۶ و بهار ۱۳۸۷، صص ۲۱۹ تا ۲۷۰.
۲۲. قزوه، علیرضا، «بازخوانی یک تذکره و درنگی بر شیرازی بودن اجداد میرزا عبدالقادر بیدل»، نقل شده در تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۸۶. قابل دسترسی در: <http://ghazveh.blogfa.com/8605.aspx>
۲۳. گلچین معانی، احمد، تاریخ تذکره‌های فارسی، تهران: سنایی، ۱۳۶۳.
۲۴. لودی، شیرعلی‌خان، مرآت الخیال، به کوشش میرزا محمد ملک‌الکتاب شیرازی، بمبئی: مطبعة مظفری، ۱۳۲۴.
۲۵. مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، دائره‌المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۶۷.
۲۶. نصرآبادی، محمدطاهر، تذکره نصرآبادی، تهران: اساطیر، ۱۳۷۸.
۲۷. وارد طهرانی، محمدشفیع، مرآت واردات، به کوشش منصور صفت‌گل، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۳.